

زبان فارسی تغییر زبانی در هندوستان بود و انگلیس با این اقدام پیشرفت زبان فارسی را با مشکل روبه‌رو کرد. این اقدام با کمک شخص گاندی که نماینده انگلیس در هندوستان بود صورت گرفت. اگر این خیانت صورت نمی‌گرفت یک‌میلیارد جمعیت جهان امروز فارسی صحبت می‌کردند، درحالی‌که ما در خواب بودیم. چه کسی این موضوع را فهمید؟ خوشبختانه امروز همین هندی‌ها در حال ضربه زدن به زبان انگلیسی در اینترنت هستند.

اصلا زبان انگلیسی این کشش را ندارد که از درونش فردوسی را بیرون بکشد. بزرگترین شخصیت آنها شکسپیر است. باید کارهای او را بخوانید. او یک قاتل حقیقی بوده. اندیشه او جنایت و خیانت بوده. تمام قهرمانان داستانش را به فجیع‌ترین وضع می‌کشد و امروزه هم نگارش نامفهومی برای نسل جدید دارد، درحالی‌که در زبان فارسی گفته‌های رودکی مربوط به هزار و صدسال پیش را می‌خوانیم و می‌فهمیم. این زبانی است که استعداد جهانی شدن را دارد، چون در قرن‌ها پیش با دو زبان اوستایی و پهلوی به پختگی لازم دست یافته است. انگلیس این موضوع را فهمید و از بینش برد. وقتی در صربستان شخصی با نام سودی ۲۴ جلد کتاب در تفسیر مثنوی می‌نویسد یعنی به همین میزان خواننده در صربستان برای نوشته‌های ایرانی وجود دارد، از طرف دیگر نام خود نویسنده گویای این موضوع است که او فارسی می‌دانسته است. او کرایتی که امروز بر سر آن دعواست. کشوری است که ۵۰ درصد از مردمش در واقع ایرانی‌اند و مستولان و فرهنگیان ما به این مسأله بی‌توجهند. هیچ همکاری‌ای از سمت مستولان فرهنگی ایران با تات‌های اوکراین صورت نگرفت.

انتقادهای شما به زنده‌یاد احمد شاملو را احتمالاً بسیاری از کسانی که شاهنامه را خوانده‌اند یا از علاقه‌مندان به این کتاب عظیم هستند به یاد دارند. صرف نظر از اظهار نظر شاملو در مورد شاهنامه، هنر شاعری‌اش را چطور ارزیابی می‌کنید؟

شاملو کتابی با عنوان کوچکه دارد که اگر اقداماتش در همین حدود می‌بود، خوب بود. گاهی زیاده‌گویی‌ها و اشعاری که در بین دودهای موج اعتیاد گفت و برای کسی قابل درک نبود قابل بحث نیست.

تا آن‌جا که می‌دانیم شما به مصدق علاقه‌ای خاص داشتید. این علاقه به خاطر کدام رفتار یا احیانا چه اقدامی از سوی او در شما ایجاد شد؟

مصدق اصولاً انسان راستگو و وطن‌پرستی بود. در اواخر قاجاریه در تاریخ سیاسی ایران پدیدار شد و نخستین اقدام بزرگ او القای کاپیتولاسیون بود. دولت رضا شاه اجازه انتشار این موضوع را نداد و لغو کاپیتولاسیون را از اقدامات رضا شاه عنوان کرد. مصدق کسی بود که در کابینه بود و وقتی رضا شاه قدرت را تصاحب کرد به کلی خاتمه‌نشین شد. تا این‌که رضا شاه به دستور ابرابش انگلیس با کشتی از ایران گریخت و مصدق دوباره پدیدار شد. در دوازده سالی که مصدق در عرصه سیاست ایران بود، سخن‌هایی گفت و اقداماتی انجام داد تا ایران را بیدار کند. از جمله اقدامات او که پس از انقلاب هم مورد توجه قرار نگرفت، سیاست موازنه منفی بود، به این عبارت که اگر کسی مقطوع‌الید باشد نباید به شخصی بگوید دست دیگر من را هم تو قطع کن. در مواجهه با تصاحب نفت کشور توسط انگلیس، خواویارمان را به روسیه بخشیدم، بلکه نفت‌مان را هم از انگلیس پس بگیریم. کتاب مصدق در مورد این موضوع بسیار مفصل و مفید است و جوانان ما باید حتماً آن را مطالعه کنند. او به روش کاملاً عادلانه به قدرت رسید و مردم دوستش داشتند. وقتی انگلیس‌ها کشتی

هر جا که مرا برای تدریس دعوت کرده‌اند به صورت افتخاری رفته‌ام. در دانشگاه شریف، دانشگاه تهران و جاهای دیگر که رفته‌ام و سخنرانی کرده‌ام. در سه دوره‌ای که برای تدریس در دانشگاه‌ها تدریس کردم. مرا برای تدریس دعوت کردند اما نپذیرفتم، چون ناچار بودم مطابق میل کار کنم.

ندارند. دوستی داشتیم برایم تعریف کرد: پدرش مطابق هر مصلحت صدویست تومان بابت اجاره در پاکتی گذاشت و نوشت صاحب‌خانه عزیز اجاره ماه فلان معادل مبلغ صدویست تومان ضمیمه این نامه تقدیم می‌شود. پس از ساعتی در خانه به‌صدا در آمد و پسر صاحب‌خانه با خود نامه‌ای همراه داشت. نامه را داد و رفت. داخلش نوشته بود آقای فلانی حسب‌الامر فرمایش آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر محبوب مبلغ ۱۰۰ درصد اجاره معادل دوازده تومان عودت داده می‌شود. مردم مصدق را دوست داشتند و همیشه نخست‌وزیر محبوب صدای می‌زدند. او خورشید تابانکی در آسمان سیاست ایران بود و بعدها در کودتای ۲۸ مرداد به دستور آمریکا توسط شاه خاتمه‌نشین شد و در پایان عمرش در تنهایی و عزلت جان داد.



شکسپیر، هندی، سوسیال، شهرزاد

شکسپیر قاتل حقیقی بود

« غربی‌ها نمی‌توانند فرهنگ ما را به خودمان آموزش دهند

رضا نامجو | رو به رویش که بنشینم، چهره‌اش گرم و گیرا به نظر می‌رسد. گاهی حین گفت‌وگو، چهره، طرز حرف‌زدن و میمیک‌های خاصی که دارد، حواست را برت می‌کند. شاید این ویژگی به دلیل آن عینک بزرگ که صورتش را پوشانده، رنگ گندگون صورت و لحن و صوتی باشد که هنگام حرف‌زدن پیدای می‌کند؛ هر چه که هست می‌شود گفت. فریدون چندینی، طرف‌خوبی برای صحبت کردن است. چندی پیش فرصتی دست داد که مهمان او برای یک گفت‌وگو نسبتاً طولانی بودیم و درباره فرهنگ و ابعاد مختلف و موضوعاتی که در حوزه تخصصی او قرار دارد، تک‌زدم. در معرفی فریدون چندینی همین میزان کافی است که بسیاری او را می‌شناسند اما برای آنهایی که اطلاع کمتری از او دارند باید گفت او ایرانی‌شناس، نویسنده و مدرس دانشگاه، اسطوره‌شناس و پژوهنده فرهنگ و زبان‌های باستانی می‌دانند. در سیمانه عناوینش، تخصص ویژه در شاهنامه‌پژوهی هم دیده می‌شود. نگاه به آثارش و کتبی که از او انتشار یافته این مشخصه‌های شناسایی‌آزآیندی می‌کند. روزی که با چندینی به گپ‌وگفت نشستیم از حوزه‌های مختلف فرهنگی صحبت به میان آمد. چندینی به شاملو رفتی دست‌او‌ار را برگو می‌دانست به ویژه اعتقاد داشت برخی از اشعارش را در جریان پرشتاب اعتیاد گفته است. آموزش زبان‌های باستانی را نامناسب و روایت تاریخی در ایران را «الکن» معرفی می‌کرد. آنچه در ادامه آمده محصول این گفت‌وگو و پاسخ‌های چندینی به سوالات در شهرزاد است:

نیست. شما گاهی در صحبت‌های خودتان به این موضوع اشاره کرده‌اید که برای پرداخت هزینه‌های جاری همچون پول آب، برق و... گاهی اوقات در تنگنا قرار می‌گیرید. با توجه به این‌که تقریباً تمام زمان شخص شما در بنیاد سپهری می‌شود، چگونه تا امروز به این مسیر ادامه داده‌اید؟

هر جا که مرا برای تدریس دعوت کرده‌اند به صورت افتخاری رفته‌ام. در دانشگاه شریف، دانشگاه علوم پزشکی، دانشگاه تهران و جاهای دیگر که رفته‌ام و سخنرانی کرده‌ام یا درس داده‌ام به صورت افتخاری بوده است. تنها هزینه‌ای که برای آنها دارم این است که خودرو باید و مرا ببرم و پس از اتمام جلسه مرا بازگرداند. البته هیچ وقت استم به صورت متمرکز در دانشگاه‌ها تدریس کنم. مرا برای تدریس دعوت کردند اما نپذیرفتم، چون اگر می‌رفتم ناچار بودم مطابق میل آنها کار کنم. دانشگاه شریف هم

که یکی از بهترین دانشگاه‌های ایران است، خارج از جامعه اساتید دانشگاه‌های ایران از من دعوت کرده که در ترم‌های آتی درس زبان‌های باستانی را به‌عنوان واحدی اختیاری در برنامه قرار دهد و دانشجویان در صورت انتخاب سر کنند و به‌عنوان نمره‌ای موثر در کارنامه‌شان اعمال شود.

محلی که کلاس‌های بنیاد در آن برگزار می‌شود را چطور در اختیار گرفتید؟

زنده‌یاد اردشیر زارع، مکان بنیاد را در سال‌ها پیش به ما بخشید. البته او نمی‌دانست فعالیت بنیاد تا این حد گسترده می‌شود و به خیالش نشتر بلخ که وابسته به بنیاد نیشابور است، در این مکان تنها دفتری خواهد داشت. امروز کلاس‌های بنیاد تا حدی گسترش پیدا کرده که گاهی هم در حیاط صندلی می‌گذاریم و در اتاق

ماند و به‌عنوان یک معلم پیمانی که پایین‌ترین مرتبه در آموزش و پرورش آن زمان بود به تربیت و تعلیم مشغول بود. از آن‌جا که وزارت فرهنگ وقت جایگاه بالای آموزشی او را می‌دانست روان‌شاد حسن سجادی با مرتب‌های که داشت در دبیرستان تدریس می‌کرد. این دو بزرگوار اندیشه‌ام را عمیق‌تر کردند و خودم بعداً مشغول به حرکت شدم.

شما در بسیاری از گفت‌وگوهایتان به شیوه تدریس زبان‌های باستانی در دانشگاه‌های ایران و به‌طور کلی تگاهی که به تاریخ ایران در این مراکز وجود دارد، انتقاد کرده‌اید. به‌صورت شخصی خودتان چطور با این تجربه‌ها مواجه شدید؟

من یک‌سال را در کلاس درس فرهنگ عیسی صدیق که شخصی معلوم‌الحال، متکبر و بی‌دانش، منته‌ا وابسته به دستگاه سیاسی بود، شرکت داشتم. معلوم نشد او با توجه به این‌که سال‌ها در فرانسه بود، آن‌جا چه درسی خوانده؟ چون خودش پس از آمدن به ایران عنوان کرد تمام مدارکش که در کشتی بود، غرق شده و از بین رفته است. خواه ناخواه باید رونوشتی از آنها هم در دانشگاه مرکز موجود می‌بود اما هیچ چیزی را به‌عنوان مدرک دکترای ارائه نداد تا این‌که به مرحله سناتور می‌رسید. کلاس درسی با نام کلاس تاریخ فرهنگ ایران داشت. او هم هر چه در کتابش نوشته،

کی‌بزرگاری از روی غربی‌ها بود. هیچ‌کس سر کلاسی جرأت نفس کشیدن نداشت. شروع به صحبت در مورد نیکلسون و ارتباطش با فرهنگ ایرانی کرد. گفت یک اروپایی ۳۰ سال برای شناخت فرهنگ ایران زحمت کشید. آیا شما که ایرانی هستید حاضرید یک‌سال برای ایران کار کنید؟ این سخنان را با خشم می‌گفت. سخنش را در جیب جلیقه‌اش قرار داده بود. من از جا برخاستم؛ گفتم: بله. گفتم شما به جای این‌که ما را تشویق کنید به دنبال فرهنگ کشورمان برویم، ما را مایه ننگ می‌دانید و کاری

می‌کنید که هیچ‌وقت در این مسیر گام نگذاریم. مگر فردوسی ۳۰ سال از زندگی خودش را برای فرهنگ ایران نگذاشت. هنوز که کفن دهخدا خشک نشده. چرا بهانه می‌گیرید. برای این‌که باندی ما عمرمان را در راه میهن صرف کنیم و در فریدون چندینی جوان ایرانی تا پایان عمر زندگی خودم را برای فرهنگ ایران نگاهم؟ گفتم: کمی زمین را و بعد به چهره من نگاه کرد و بدون این‌که جوابی بدهد رفت و پشت میز نشست. وقتی ما استاد اعظمی داشته باشیم که این‌طور دانشجویان را خرد کند، ممکن است دانشجو هم مسیر بی‌تفاوتی را پیش گیرد و جلورود. در طول زمان ما با این‌گونه اندیشه‌ها مبارزه کردم و همان‌طور که گفتم علتش دو استاد بزرگی بودند که به آسمان اندیشه من بزرگی بخشیدند.

اوضاع مالی بنیاد نیشابور زیاد بسامان

«داستان ایران» یکی از کتاب‌های نوشته‌شده به دست شماست که در یکی دوسال اخیر مورد توجه قرار گرفته است. نگاه شما به تاریخ ایران در این کتاب به چه شکل بود؟

بگذارید برایتان نمونه‌ای بیآورم و بگویم بر چه اساسی کتاب داستان ایران را نوشته‌ام. نیاکان ما در حدود همان ۴ هزارسال پیش، شرقی‌ترین جزایر ژاپن و غربی‌ترین جزایر در اروپا و آفریقا را اندازه‌گیری و اندازه زمین را ۱۸۰ درجه ثبت کردند. حد نیمروز در بین این دو منطقه تا جزیره فاروق که خط استوا از آن عبور می‌کند و بسیاری دیگر از یافته‌ها و دلایل علمی که در این گفتاها دیده می‌شود. دریاچه آرال که در نوشته‌های گذشته ما از آن با عنوان دریای خوارزم نام برده شده و متأسفانه امروز در حال خشک شدن است، سومین نقطه‌ای است که خط نیمروز ما از آن عبور می‌کرده است. اندازه‌گیری خط استوا دانش ریاضی در سطح بالایی می‌خواهد و نیاکان ما این دانش را داشته‌اند. زمانی که ما در خواب بودیم، همان خوابی که ناشی از حمله مغول و ۲۰۰ سال پس از آن ایلخانان و صفویان بود که با فرهنگ کاری نداشتند و پس از قاجاریه‌ای که اصلاً ضدایرانی بودند، انگلیسی‌ها کتب ما را خواندند و اندازه ۱۸۰ درجه از یک سو و ۱۸۰ درجه از آن سو را که با مجموع ۳۶۰ درجه در کتاب‌های ما آمده است، تأیید کردند. البته واژه نیمروز مرسوم نشد، چون ایرانیان در دوره‌ای از زمان به عربی می‌نوشتند و واژه نصف‌النهار کاربردی شد. اروپاییان نصف‌النهار را به «مید دی» ترجمه کردند، این روش را روی یکی از شهرهای خودشان قرار دادند و الان جهان محاسبات را برحسب خط نیمروز آنها انجام می‌دهند. درحالی‌که سرزمین آنها مرکز باستانی نیمروز نیست. نیمروز واقعی همانی است که نیاکان ما دقیق حساب کرده‌اند و آنها به نام خودشان تماشش کردند. تا امروز هم هیچ‌کس از ایران نگفت که این محاسبه از آن نیاکان ما بوده است و همه در جهان گمان می‌کنند که این کار را انگلیسی‌ها انجام داده‌اند. این خواب عمیق زبان‌بخشی است که سال‌ها فرهنگ ایران را گرفتار کرده بود. من در کتاب داستان ایران سعی کردم روایت درست تاریخی از مواردی از این دست، آرایه بدم.

شما از معدود استادان زبان‌های باستانی ایران هستید که به شیوه تدریس این زبان‌ها در دانشگاه‌های ایران انتقادهای بسیار دارید. چرا تا این حد با شیوه مرسوم در دانشگاه‌ها برای تدریس زبان‌هایی از این دست مخالف هستید؟

حدود ۵۰ سال پیش استادی از دانشگاه جندی‌شاپور یا گندی‌شاپور زدم آمده بود تا با هم صحبت کنیم. در آن هم‌نشینی به آن استاد گفتم کتابی در مورد زبان پهلوی نوشته‌اند یا کتبخاوی از من پرسید با روش مکتبی این کتاب را نوشته‌اید یا به شیوه فلان استاد خارجی دیگر؟ پاسخ دادم به شیوه بزرگمهر. با تعجب از جا پرید و پرسید مگر بزرگمهر هم شیوه داشته است؟ گفتم: بله. وقتی تعجبش بیشتر شد، از او پرسیدم وقتی بزرگمهر به مدرسه رفت و زبان پهلوی آموخت، به چه شیوه‌ای آموخت؟ وقتی نوشته‌هایش را آغاز کرد به چه روشی نوشت؟ آیا در آن روزگار، اروپا بیدار شده بود؟ کشوری چون سوئد وجود داشت که شیوه کهن از آن‌جا آمده باشد؟ گفتم این همان شیوه نیاکان ما است که در گذشته با آن درس می‌خوانده‌اند. من به همان شیوه تدریس می‌کنم. برای برخی این موضوع تعجب‌آور است. گمان می‌کنند حتماً یک غربی باید به ما آموزش دهد و ما باید زبان باستانی خودمان را صددرصد به فرمان آن غربی به شاگردان آموزش بدهیم. این موضوع از نظر من برای کشوری که سال‌ها سابقه فرهنگی دارد، بسیار تنگ‌انگوست.

من هر آنچه دارم از استاد پیر فرهنگ‌نیاکان آموختم. من دو استاد داشتم. یکی روان‌شاد پدرم که با آن چهره مردانه خود در کودکی دنیا و آسمان مرابلدن کرد و یادداشتن آن پدر، آسمان فراخی در زندگی‌ام شکل گرفت. دیگری استاد فقیدم که هیچ‌کس قدرش را ندانست. او که همچون مرحوم ملک‌الشعرا بهار و فروزانفر می‌توانست در تشکیل دانشگاه‌ها سهیم شود، به‌واسطه بیماری که داشت نمی‌توانست سوار بر خودرو شود و به تهران بیاید.

برعکس من معتقدم همه باید بیاموزیم بار سنگینی روی دوش داریم و با تحمل رنج و سختی ناگزیریم آن را حرکت دهیم. این زمان مال ما

است و باید از آن استفاده کنیم. اما که زیر درخت نایب و مشغول تر آساییم است، کار مهمی انجام نداده است. باید واقعا حرکت کنیم و بیدار باشیم.

خود شما چطور در این مسیر گام برداشتید؟ اصلاً چطور حاضر شدید بخش زیادی از عمرتان را در این مسیر بگذارید؟

من هر آنچه دارم از استاد پیر فرهنگ‌نیاکان آموختم. من دو استاد داشتم، یکی روان‌شاد پدرم که با آن چهره مردانه خود در کودکی دنیا و آسمان مرابلدن کرد و با داشتن آن پدر، آسمان فراخی در زندگی‌ام شکل گرفت. دیگری استاد فقیدم که هیچ‌کس قدرش را ندانست. او که همچون مرحوم ملک‌الشعرا بهار و فروزانفر می‌توانست در تشکیل دانشگاه تهران سهیم شود، به‌واسطه بیماری که داشت نمی‌توانست سوار بر خودرو شود و به تهران بیاید. در نیشابور